

لانه جاسوسی جمهوری اسلامی در استکهلم

در معرض خشم آنان که خواهان سرنگونی

کلیت این رژیم می‌باشند ، قرار گرفت !



روز جمعه ۵ تیر ماه حدود ساعت یک‌ونیم بعد از ظهر خانه را به قصد پیوستن به رفقای که قرار بود در مقابل لانه جاسوسی این رژیم گرد آیند، ترک کردم. این حرکت در اعتراض به آنچه این رژیم ضدخلقی وابسته به امپریالیسم در خلال بیش از ۳۰ سال عمر ننگین خود به سر توده‌های تحت‌ستم ما آورده و می‌آورد سازمان یافته بود. فراخوان این حرکت اعتراضی نخستین بار در ۲۲ ماه مه از جانب "کمیتة برای آزادی کارگران دستگیر شده اول ماه مه در ایران- استکهلم" منتشر شده بود (۱). قرار بود که در راستای فراخوانی از سوی ۴ اتحادیه جهانی کارگری در مقابل لانه جاسوسی جمع شده و ضمن دفاع از حق و حقوق پایمال شده کارگران ایران، خواستار آزادی فوری و بدون قید و شرط کارگران و فعالین کارگری از جمله دستگیرشدگان اول ماه امسال گردیم. پس از رویدادهای اخیر و آنچه

که رژیم جمهوری اسلامی و مزدورانش در رخدادهای پس از خیمه‌شببازی انتصابات بر سر توده‌های مبارز ما آورده‌اند این فراخوان نیز مطابق با شرایط جاری تغییر یافته و این بار با افزودن جمله‌ای در ارتباط با آنچه در این اواخر روی داده است از جانب "ستاد همبستگی با مبارزات مردم در ایران - استکھلم" دعوت به تجمع شده بود (۲). در این فراخوان از جمله آمده بود: "در این تظاهرات ضمن حمایت از خواسته‌های بر حق کارگران در دفاع از حق و حقوق خود در مقابل رژیم، خواستار آزادی بدون قید و شرط دستگیرشدگان اول ماه مه و کلیه زندانیان سیاسی شده و همراه با مبارزات مردم ایران فریاد مرگ بر جمهوری اسلامی و دفاع از آزادی مردم ایران را سر خواهیم داد." لازم به تذکر است که هر دو جریان "کمیته برای آزادی کارگران" و "ستاد همبستگی" کمیته‌هایی متشکل از نیروهای چپ، مبارز و آزادیخواه استکھلم هستند که مطابق با شیوه‌ای مرسوم در این شهر در شرایط ویژه به شکل موضعی و موقت برای پرداختن به موضوعی مشخص برای مدتی محدود به وجود آمده و در راستای اهداف معین فعالیت می‌کنند.

ساعتی بعد به ایستگاه اتوبوسی رسیدیم که قرار بود به همراه چند تن از رفقا از آنجا سوار اتوبوسی به مقصد محوطه لانه جاسوسی جمهوری اسلامی در استکھلم شویم. حدود ۵۰ نفر در آنجا بودند. نیمی را به خوبی می‌شناختم که تمامی از مبارزان علیه کلیت نظام جمهوری اسلامی بوده‌اند و هستند. نیمی دیگر چهره‌هایی ناآشنا و یا نیمه‌آشنا بودند. با چند تن از رفقا مشغول گفتگو شدم. شنیدم که اتوبوسی چند دقیقه پیش با بخشی دیگر از معترضین آنجا را ترک کرده و اتوبوسی دیگر بزودی به راه خواهد افتاد. دقایقی چند در آنجا بودیم و در زمینه‌های گوناگون، بیشتر در مورد رویدادهای چند روز اخیر در ایران، گفتگو کردیم. اتوبوسی آمد. عده‌ای می‌خواستند که برای سرعت بخشیدن به کار از در عقب اتوبوس سوار شوند که با اعتراض راننده و تهدید او که "اگر این کار را بکنید حرکت نمی‌کنم و نخواهید توانست به

سفارت رفته و نسبت به کشتارها در ایران اعتراض کنید" مواجه شدند و از اینرو همگی با سرعت کمتری از همان در جلو سوار شدیم. در مدتی که منتظر اتوبوس بودیم افراد دیگری نیز به آنجا آمده بودند و به این دلیل زمانی که اتوبوس پر شد، حدود نیمی از جمعیت در ایستگاه جا مانده بودند و حتی دست فردی پس از بسته شدن در اتوبوس، لای در مانده بود که با سروصدای او و این و آن در باز شد و او توانست دست خود را از آن میان بیرون کشد. اتوبوس در حالیکه خانمی به اعتراض خود نسبت به کار راننده ادامه می‌داد به راه افتاد. حدود یک ربع بعد به ایستگاه نزدیک لانه جاسوسی رسیدیم. چند نفر شروع در حال پیاده شدن بودند و با وجود اینکه راننده اعلام کرد که "اگر بنشینید شما را در جلوی سفارت پیاده خواهم کرد"، همگی پیاده شده و فاصله باقیمانده را پیاده طی کردیم.



به نزدیکی لانه جاسوسی رسیدیم. ساعت ۳ بعد از ظهر شده بود. حدود ۱۰۰ نفر پیش از ما خود را به آنجا رسانده بودند. دو ماشین پلیس در آنجا بود و معترضین را در حدود ۱۰ متری در "کنسولگری" (۲۵ متری در ماشین‌رویی که به حیاط لانه جاسوسی ختم می‌شود) متوقف کرده بودند. آشنایان بسیاری را در آنجا دیدم و هر لحظه به تعداد ما اضافه می‌شد. زن و

مرد، سالخورده، میانسال و نوجوان همه در کنار هم شعارهایی رادیکال علیه تمامیت جمهوری اسلامی سر داده و علیه جنایاتی که این رژیم ضدخلق در خلال بیش از ۳۰ سال مرتکب شده است اعتراض می‌کردند.



ما در مضحکه انتصابات شرکت نکرده بودیم و از اینرو به آنجا نرفته بودیم که "رای خود را پس بگیریم"؛ در آنجا بودیم تا گام کوچکی در راه رهایی توده‌های تحت‌ستم برداریم؛ تا بتوانیم میهنمان را که به تاراج برده‌اند پس بگیریم. جالب اینجا بود که چند سوئدی هم در کنار ما بودند تا به ما در راهی که برگزیده بودیم یاری رسانند. در میان معترضین چند نفر خود را با عصا و صندلی چرخدار به محل تظاهرات رسانده بودند تا در کنار دیگران فریاد توده‌ها را سر دهند.



شعارها بسیار بودند. از جمله این شعارها را به یاد دارم:

- مرگ بر جمهوری اسلامی!
- این لانه جاسوسی بسته باید گردد!
- بترسید بترسید، ما همه با هم هستیم!
- مرگ بر دیکتاتور!
- مرگ بر خامنه‌ای!
- مرگ بر رهبر وقیح!
- زندانی سیاسی آزاد باید گردد!
- "ندا" ما ایم، ما فریاد "ندا" ایم!
- حکومت زور نمی‌خوایم، نمی‌خوایم!
- حکومت ضدزن نمی‌خوایم، نمی‌خوایم!
- حکومت سنگسار نمی‌خوایم، نمی‌خوایم!
- سیدعلی پینوشه، ایران شیلی نمی‌شه!
- کل نظام نشانه‌اس!

بسیاری از این شعارها به نوبت به زبانهای فارسی و سوئدی داده می‌شد.

فراخوان اعتراض از سوی اپوزیسیون سرنگونی‌طلب، از جانب نیروهای چپ و رادیکال داده شده بود و از این‌رو در ابتدا از دیگران خبری نبود اما پس از مدتی سر و کله برخی از آنها نیز پیدا شد و پرچمهای آنها را می‌شد در اینجا و آنجا دید اما از "سبزپوشان" و طیفهای گوناگون "توده‌ای و اکثریتی" خبری نبود (شاید که برای شرکت در نماز جمعه خود را به مسجدی رسانده بودند؟!!!). ما فریاد توده‌های ستم‌کشیده بودیم و نمی‌خواستیم و نمی‌توانستیم در سکوت (!!!!) از کنار مقر نمایندگان رژیم گذر کنیم و مردم خشمگین را به سکوت دعوت کنیم.



مردم حاضر از دو سو در جنب لانه جاسوسی جمع شده بودند و از هر طرف به جانب دیگر فشار می‌آوردند. دیگر حضور چند خبرنگار نیز در میان جمعیت مشهود بود. پس از گذشتن ساعتی به کنار در "کنسولگری" رسیده بودیم. چند تن نیز از خانه‌های نزدیک، خود را به آنجا رسانده بودند که ببینند چه خبر است. با آنها صحبت می‌کردیم. بسیاری به خوبی

می‌دانستند که بر سر توده‌های ما چه آمده است، با نام و چهره "ندا" آشنا بودند و از ما حمایت می‌کردند. "انتظامات" به خوبی کار می‌کرد و حرکت اتومبیل‌ها و دوچرخه‌ها از کنار جمعیت را ممکن می‌ساخت. بسیاری از آنان که از کنار ما می‌گذشتند با کلام و یا با اشاره حمایت خود را از ما اعلام می‌کردند.



در کنار حصار سیمی و آهنی حیاط لانه جاسوسی بودیم. چند تایی از کارمندان لانه جاسوسی از ساختمان‌ها به حیاط آمده و در آنجا قدم زده و به اشکال گوناگون تظاهرکنندگان را مسخره کرده و به تحریک جمعیت مشغول بودند. چند نفری نیز از پشت بوته‌ها و درختان و از پشت پنجره‌های لانه جاسوسی سرگرم فیلمبرداری و عکس گرفتن بودند. پس از دقایقی یکی از کارمندان از آن‌سوی حصار به نزدیکی ما آمده، سوار یک ماشین نسبتاً بزرگ چمن‌زدنی شده و مشغول به "کار"، ایجاد سروصدا و تحریک شد. چند شعار تازه در پاسخ به این تحریکات به کار گرفته شد:

- مزدور برو گمشو!

- مزدور بیا بیرون، وگرنه ما می‌آیم تو!



تعداد معترضین بیشتر شده بود و دیگر شاید حدود ۴۰۰ نفر می‌شدیم. پلیس‌های حاضر توانایی کنترل معترضین را که از رژیم در خشم بودند و با تحریکات مزدوران لانه جاسوسی به التهاب آمده بودند نداشتند. حصار بیرونی حیاط لانه جاسوسی نسبت به تعداد پلیس‌ها طولانی بود و پس از دقایقی بخشی از حصار فرو ریخت و بخشی از معترضین (شاید حدود ۳۰ نفر) توانستند خود را به حیاط لانه جاسوسی برسانند.



چند تن از مزدوران با چوب و چماق و چاقو و اسلحه کمری به سوی معترضین حمله کردند و یکی از مزدوران به دیگران فرمان داد که "بزنی‌شون" و "با تیر بزنی‌د". جالب اینجا بود که یکی از اسلحه به‌دستان همان مزدوری بود که در نقش چمن‌زن به کنترل معترضین مشغول بود. به خانمی ۶۰ ساله حمله کرده، او را به زمین انداخته و مورد ضرب قرار دادند (۳). یکی از معترضین را با چاقو زدند و با چماق و چوب چند نفر دیگر را مصدوم کردند.



برخی از معترضین به کمک آنها که مورد حمله قرار گرفته بودند شتافته و با مشت و لگد و سنگ و چوب به مزدوران حمله کردند. شیشه‌های ساختمان لانه جاسوسی و چند ماشین که در حیاط پارک شده بود نیز هدف سنگها قرار گرفتند. دست‌کم یکی از پلیسها هم برای آرام کردن اوضاع اسلحه خود را بیرون کشیده و به آنان که در حیاط لانه جاسوسی بودند اخطار کرد.



پس از چند دقیقه ماموران پلیس توانستند بر اوضاع مسلط شوند. معترضینی که خود را به حیاط رسانده بودند از آنجا بیرون آمده و در کنار دیگران قرار گرفتند. پس از گذشت چند دقیقه دیگر ماشینهای کمکی پلیس (شاید حدود ۷۰ پلیس با سگ) به محل رسیدند. خبر یورش و درگیری پخش شده بود و لحظه به لحظه به تعداد ایرانیان حاضر، افراد کنجکاو و خبرنگاران اضافه می‌شد. جالب اینجا بود که برخی از افرادی که برای پاسخ به پرسشهای خبرنگاران به سوی آنها شتافتند از افرادی بودند که از ابتدا در محل حضور نداشته و از این‌رو از کم و کیف رویدادها خبر نداشتند و به قول یکی از رفقا تنها در فکر آن بودند که جریان را از افراد و جریانات چپ و مبارز "دزدیده" و خود و افکار خود را مطرح سازند. آنان کسانی بودند که تنها برای مطرح کردن خود و نام خود همواره طالب گفتگو با رسانه‌ها هستند تا نامشان مطرح شود. گویی بلافاصله تلفن‌هایشان به کار افتاد تا حضور خود را اعلام کنند، در حالیکه این تظاهرات ربطی به آنان نداشته و اهدافش کیلومترها دورتر از اهداف آنان بود!



بار دیگر همه در خارج از محوطه لانه جاسوسی بودیم اما اعتراضات به پایان نرسیده بود. یکی از رفقای مجروح را برای درمان به سوی شهر روانه کردیم. شنیدیم که می‌خواهند مزدور مجروحی را با ماشین از لانه جاسوسی بیرون ببرند، از اینرو همه بر زمین بیرون در ورودی نشسته و راه را بستیم. رفیقی که در خلال ۳۰ سال حکومت ننگین جمهوری اسلامی بسیاری از عزیزان خود را از دست داده بود به شدت منقلب شده بود؛ اشک می‌ریخت و فریاد می‌زد. رفیق دیگری از برادرش می‌گفت که به دست دژخیمان رژیم از پای افتاده بود. بسیاری از ابراد حاضر از زندانیان سابق یکی از دو رژیم سلطنتی پهلوی یا جمهوری اسلامی و یا هر دوی آنان بودند. رفیقی به شوخی می‌گفت که "بالاخره پس از ۳۰ سال رفتم ایران، اونهم بدون گذرنامه"! رفقای شروع به سخنرانی و دادن توضیحات به فارسی و سوئدی کردند. مادری از آنچه جمهوری اسلامی بر سر او و خانواده‌اش آورده بود می‌گفت و فریاد می‌زد که چگونه جمهوری اسلامی زندان، شکنجه و مرگ را به خانواده او تحمیل کرده و از جمله ۴ فرزند و ۴ برادر او را کشته بودند. شعارها پشت سر هم تکرار می‌شد و جمعیت هر لحظه آشتی‌ناپذیری خود را با کلیت رژیم تکرار می‌کردیم.



ساعت از ۷ گذشته بود اما هنوز افراد تازه‌ای خود را به محل می‌رساندند. چندی با خود نوشابه و آب و چندی با خود گل آورده بودند. شعار دادن‌ها، مصاحبه کردن‌ها، صحبت‌ها و سخنرانی‌ها ادامه داشت. پلیس در همه جا حاضر بود و چند نفر هم که حدس زده می‌شد پلیس مخفی بودند مشغول عکس گرفتن و فیلمبرداری بودند. در خلال این مدت پلیس دو نفر از معترضین را دستگیر کرده و با خود برای بازجویی برد.

ساعتی دیگر در آنجا بودیم و سپس تصمیم گرفتیم که آنجا را ترک کنیم. گروهی با هم به راه افتادیم و خود را به ایستگاه اتوبوس رساندیم. راننده اتوبوس ایرانی بود و با رویی گشاده و صمیمانه پذیرای ما شد. در اتوبوس شروع به خواندن سرود کردیم. نوای سرودهایی چون "بهاران خجسته باد"، "سر اومد زمستون" و "ای جوانان، رفقا، قهرمانان" که در اتوبوس طنین‌انداز شده بود، نشانگر خواست تکتک ما برای ادامه مبارزه‌ای آشتی‌ناپذیر تا سرنگونی کلیت نظام جمهوری اسلامی و سلطه اربابان امپریالیست آن بود.

ساعت یک ربع به ۱۰ بود که به خانه رسیده و انعکاس حرکت روز را در رسانه‌ها دیدم (۴). امیدوار شدم که انعکاس خبر حرکت ما به توده‌های مبارز در ایران، آنان که قلب ما برای آنان می‌تپد هم خواهد رسید. پیش از خوابیدن با چند رفیق در اینجا و آنجا گفتگوهایی داشتم و همه آنان این حرکت و انعکاس آن را مثبت ارزیابی می‌کردند.

فردای آنروز باخبر شدم که "پیکنت" (پیک هفته شماره ۱۰۷) به "افشای ماهیت" حرکت ما پرداخته (!!!) و به طور روشنی بار دیگر ماهیت توده‌ای و ضدمردمی خود را به نمایش گذاشته است. وقتیکه به سایت آنها سر زدم، به راستی سرم بار دیگر از این همه وقاحت سوت کشید (۵). در زیر تیتر "برای خنثی کردن جنبش اعتراضی ایرانیان خارج از کشور عوامل ج. اسلامی سفارت ایران در سوئد را اشغال کردند!" از جمله آمده است: "عاملین حسین شریعتمداری که بقایای شبکه سعید امامی را در سوئد سازماندهی کرده، با هدف خنثی کردن حرکت خودجوش و سراسری ایرانیان خارج از کشور که جنبشی بزرگ را علیه کودتای انتخاباتی و همدردی با مردم داخل کشور بوجود آورده‌اند، سفارت جمهوری اسلامی در استکهلم را باصطلاح تصرف کردند. این طرح با همکاری کارکنان سفارت صورت گرفت و اشغال کنندگان خود را حزب کمونیست کارگری معرفی کردند." بی‌شرمی بسیار لازم است تا بتوان چنین مزخرفاتی را سر هم کرده و عرضه نمود! اما بدیهی است که چنین وقاحتی از خائنین توده‌ای کاملاً برمی‌آید! به راستی معترضین مقابل سفارت رژیم دار و شکنجه را کجا و "عاملین حسین شریعتمداری" و "بقایای شبکه سعید امامی" را کجا؟! ما را کجا و "کارکنان سفارت" را کجا؟! آیا این ما هستیم که سر در هر آخوری فرو می‌کنیم، به لانه‌های جاسوسی رفت و آمد دائم داریم، به آنجا رفته رای می‌دهیم و باز به آنجا می‌رویم تا به دنبال رای خود باشیم یا خائنان "توده‌ای و اکثریتی"؟ در جمع ما افراد بسیاری با وابستگی‌ها و یا نزدیکی‌های کم و زیاد به سازمانها و جریان‌ات گوناگون سیاسی در حال و یا در گذشته وجود

داشتند، افراد آزاده‌ای نیز حضور داشتند که در هیچ سازمان و یا جریانی عضو نبوده و نیستند؛ آنچه مسلم است این است که حرکت ما وابسته به هیچ سازمان و جریان مشخصی نبود و گذشته از وابستگی‌های سیاسی تنها صدای کوبنده توده‌های تحت‌ستم ایران بود. توده‌ای‌های خائن در ادامه برای "اثبات" مزخرفاتی که تنها می‌تواند از "مغز"های علیل آنان، این حامیان واقعی "امام" بیرون آید. آنها نوشته‌اند که: "در ۱۲ روزی که از کودتای ۲۲ خرداد می‌گذرد، هیچگاه ایرانیان معترض در اروپا، تظاهراتی را در برابر سفارت‌خانه‌های جمهوری اسلامی سازمان نداده بودند- مگر یکی دو مورد در روزهای اول که هنوز ابعاد اعتراضات شکل منطقی و هدفمند خود را پیدا نکرده بود- زیرا هدف اصلی جلب حمایت مردم این کشورها و دیگر خارجی‌ان نسبت به رویدادهای کودتائی و خونین ایران است و این کار در برابر ساختمان سفارت خانه‌های جمهوری اسلامی در نقاط پرت پایتخت‌های اروپائی ممکن نیست، بلکه در پررفت و آمد ترین نقاط این شهرها ممکن است." و البته این گفته به اندازه کافی دروغ و مزخرف است که نیازی به توضیح ندارد. در خلال همین روزها هم در چندین آکسیون ایرانیان در چندین شهر، از جمله در استکهلم، برای اعتراض در کنار لانه‌های جاسوسی جمهوری اسلامی جمع شده بودند. آری گویا این خادمین به درگاه شیخ بار دیگر خواستار نشان دادن درجه وقاحت خود و نشانگر خیانت خود هستند اما باید بدانند که نیازی به چنین کاری نیست؛ ما آنها را به خوبی شناخته و بر ماهیت ضدخلفی آنان آگاهی کامل داریم!

بار دیگر حرکتی دیگر علیه تمامیت جمهوری اسلامی پایان یافت اما مبارزه برای سرنگونی این رژیم وابسته به سرمایه‌داری جهانی هم در آنجا، هم در اینجا و هم در بسیاری دیگر از نقاط جهان ادامه دارد.

پیروز باد مبارزات آزادیبخش توده‌های تحت ستم!
سرنگون باد جمهوری اسلامی، سگ زنجیری سرمایه‌داری جهانی!

درود بر آنان که علیه رژیم جمهوری اسلامی می‌رزمنند!
برقرار باد سوسیالیسم!

نادر ثانی

استکهلم، دوشنبه ۸ تیرماه ۱۳۸۸

:(۱)

file:///C:/Documents%20and%20Settings/Administratör/Mina%20dokument/Site/Farsi-Political/komiteh_faaliyathaye_hamejanebeh_26june2009.htm

:(۲)

http://www.nadersani.net/Farsi-Political/farakhane_26jun2009_farsi.pdf

:(۳)

http://www.youtube.com/user/hroya#play/all/uploads-all/2/AjLD_torAQk

:(۴) تصاویری از اعتراضات، یورش و درگیری را می‌توانید با استفاده از
لینک زیر ببینید

<http://www.youtube.com/user/hroya>

:(۵)

<http://www.peiknet.com/>